

## میلاد حضرت عیسی (ع)<sup>۱</sup>

دکتر حاج نورعلی تابنده

این ایام در بین بسیاری از جوامع مصادف با تولّد حضرت عیسی (ع) تلقی می‌شود. تاریخ تولّد آن حضرت در پرده‌ای از ابهام است. دقیقاً معلوم نیست که ایشان در چه تاریخی متولّد شده است، از این رو درباره آن شک و تردید بسیار شده است.

دنیای امروز دنیای شک و تردید و وسوسه و وسواس شده، البته نه اینکه این امر مختص به عصر جدید است و در دنیای قدیم نبوده باشد، بلکه در زمان ما این صفات، خصوصیت و قدرت بیشتری پیدا کرده است، مثلاً در مورد نویسندگان بعضی کتاب‌هایی که در گذشته منتشر شده اخیراً عده‌ای تردید کرده‌اند. چنان‌که در مورد کتاب‌های عطار یکی دو جا دیدم که گفته‌اند فلان کتاب اثر وی نیست و متعلق به شخص دیگری است. مثال دیگر در مورد تواریخ است. تولّد پیغمبر

---

۱. اصل این مطلب به مناسبت میلاد حضرت عیسی در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۵ بیان شد.

خود ما طبق آنچه که در اصول کافی نوشته شده دوازدهم ربیع الاوّل است.<sup>۱</sup> اهل سنت نیز همین را می‌گویند، ولی اخبار دیگری داریم که در هفدهم ربیع الاوّل است. خوشبختانه تفاوتش زیاد نیست و پنج روز است که آن را هم در سال‌های اخیر به هم وصل کردند و به نام "هفته وحدت" نامیدند که بسیار کار خوبی است. با اینکه این موضوع ربطی به شیعه و سنی بودن ندارد ولی رسم شده که اگر کسی بگوید تولّد پیغمبر دوازدهم ربیع الاوّل است او را سنی بدانند و اگر یک سنی بگوید تولّد پیغمبر هفدهم ربیع الاوّل است، می‌گویند شیعه شده است.

در مورد تولّد حضرت مسیح نیز الآن هم این اختلافات موجود است. حال در اینجا من در جزئیاتش کاملاً وارد نمی‌شوم ولی مثلاً در ایران، ارامنه یک روز را به عنوان میلاد مسیح جشن می‌گیرند و آشوری‌ها روزی دیگر. اما عرف معمول همین ایّام است<sup>۲</sup> و تقریباً اکثریت مسیحیان، این ایّام را جشن می‌گیرند؛ ولی برای ما که متأسفانه از دستورات معنوی ایشان و پیامبر خودمان پیروی نمی‌کنیم در اصل قضیه فرقی نمی‌کند؛ زیرا ما مسلمانان، در واقع مسیحی هم هستیم، مسیحی مسلمانیم؛ به دلیل آنکه مطیع کسی هستیم که عیسی مسیح بشارت به ظهورش داده بود؛ ولی به عنوان یک مسیحی مسلمان، آن مهر و محبتی که عیسی گفت در ما نیست، آن گذشت و بخششی که گفت در ما نیست؛ گفت که اگر عبایت را بردند قبایت را هم بده، اگر این طرف صورتت را سیلی زدند آن طرف را هم پیش بیاور.<sup>۳</sup> ما هم در اسلام چنین دستوری داریم منتها حفظ مراتب می‌کنیم؛ از همه

۱. اصول کافی، کلینی، ترجمه حاج سید جواد مصطفوی، ص ۳۲۳: «وُلِدَ النَّبِيُّ (ص) لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ....»

۲. در مورد تاریخ فعلی نیز، اکنون غالباً به این نتیجه رسیده‌اند که در واقع این روز، روز تولّد مهر، ایزد باستانی ایرانیان، است و پس از آنکه کنستانتین، امپراتور روم که در ابتدا پیرو آیین مهر بود، مسیحی شد، او این تاریخ را در قرن چهارم میلادی برگزید.

۳. انجیل متی، باب پنجم، ۳۹ و ۴۰.

نمی‌توان چنین چیزی را توقع داشت. در ابتدا و مرتبه اول و برای عموم در قرآن می‌فرماید: *وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولٰٓئِكَ اُولٰٓئِكَ*، ولی در مراتب بالاتر می‌فرماید: *وَالْكَاطِمِينَ اَلْغَيْظَ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ*<sup>۲</sup> که در مجموع چهار مرتبه می‌شود.

به هر جهت برای ما که به وجهه معنوی امور بیشتر از جزئیات تاریخی توجه داریم، چه تولد مسیح در ۲۰۰۰ سال پیش باشد، چه در ۱۷۸۰ سال پیش و چه چند سال پیش، در حال فعلی ما فرقی نمی‌کند. این است که فقط چون اکثریت، تولد حضرت عیسی را در این ایام می‌دانند ما هم همان را ملاک می‌گیریم یعنی در واقع اجماع و به اصطلاح توافقی عده زیادی بر اینکه این روز بوده - آن توافق و آن اجماع - به این روز اهمیت می‌دهد. خداوند می‌فرماید: *وَ ذَكِّرْهُمْ بِاَيّامِ اللّٰهِ*<sup>۳</sup> همه روزها روز خداست، ایام الله است ولی روزهایی که خداوند نعمتی به ما ارزانی داده، آن روزها را به نام ایام الله، تعظیم و تکریم می‌کنیم و امیدواریم مسیح باطنی در درون ما متولد شود.

این روحیه تردید یا وسواس را که در ابتدا بیان نمودم، آن قدر توسعه دادند که حتی بعضی‌ها گفتند وجود حضرت عیسی یک تخیل است، توهم است، اصلاً عیسایی نبوده است. این حکم را ما صریحاً رد می‌کنیم. اینجا دیگر مثل مسأله تاریخ تولد نیست که بگوییم فرقی نمی‌کند چه تاریخی بوده است، این را ما رد می‌کنیم، به این دلیل که بیرون از همه اسناد تاریخی، یک منشأ و سند قوی تری وجود دارد و آن سندی است که مستقیماً خالق عیسی گفته است: *اِنَّ مَثَلَ عِيسٰى*

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹: ای خردمندان، شما را در قصاص کردن زندگی است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴: و خشم خویش فرو می‌خورند و از خطای مردم درمی‌گذرند. خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۵: و روزهای خدا را به یادشان بیاور.

عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۱</sup>؛ پس مورخان هر چه می‌خواهند بگویند. ما می‌گوییم واقعاً عیسیایی بوده – چنان‌که آدمی هم بوده است – و از عیسی کلماتی به یادگار مانده که عمدتاً در اناجیل نقل شده است. بنابراین تا اینجا بر ما مسلم است که عیسیایی بوده که مورد احترام ما مسلمانان هم هست به دلیل اینکه در قرآن که برای ما سندیتش از هر چیز بیشتر است اسمش برده شده است. تعلیماتی هم منتسب به آن حضرت به ما رسیده است.

در اسلام وحی الهی، قرآن است که عین عبارات و کلام آن را خداوند فرموده است. احادیثی هم وجود دارد که مکالمه یا رابطه مستقیم بین خداوند و پیامبر است که خداوند به عنوان متکلم و حده سخن می‌گوید، ولی پیامبر اجازه نشر آن را به عنوان جزئی از قرآن نداشته است. به این احادیث، "احادیث قدسی" می‌گویند. جدا از اینها اخبار و احادیثی هم منقول از حضرت رسول (ص) می‌باشد. ولی در عهد قدیم و عهد جدید چنین تفکیکی وجود ندارد. یعنی اقوال حضرت عیسی و قصه‌هایی که در آن نقل می‌شود و تعالیم و کلام الهی با هم آمده و قابل تفکیک نیست. ولی به هر حال کتاب مقدسی است و خواندنش برای ما مفید است.

اناجیل اربعه‌ای که فعلاً موجود است به شکل سیره است. چهار سیره از زندگی حضرت عیسی (ع) که البته در همه آنها کلمات عیسی به صورت متفرق آمده است ولی بیشترش به نحو قصه‌گویی است. قرآن هم قصه دارد که هر کلمه‌اش عبرت و تذکر است. مثلاً در مورد قصه حضرت یوسف که می‌فرماید: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ<sup>۲</sup>، ما به بهترین وجهی برایت قصه‌گویی می‌کنیم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹: مَثَلِ عِيسَىٰ فِي نَزْدِ خَدَا، چُون مَثَلِ آدَمَ اَسْتِ كِه اُو رَا از خَاك بِيَا فَرِيْد و بِه اُو كَفْت مَوْجُوْد شُو، پَس مَوْجُوْد شُد.

۲. سوره يوسف، آیه ۳.

قصه گویی یعنی چه که بهترین وجه باشد؟ یعنی ما تقالیم؟ نه! بهترین وجه یعنی اینکه چیزهایی را می‌گوییم که هر گوشه‌اش برای شما عبرت باشد، اینجا دیگر داستان به معنای مصطلح لفظ نیست. در جاهای دیگر هم می‌گوید که بسیاری دیگر از پیغمبران بودند که قصه‌شان را برای تو نخواندیم، یعنی لزومی نداشته است.

عیسی(ع) از نظر تاریخی هم، مقام خاصی دارد. یهودی‌ها هم، منتظر مسیح بودند، مسیح یا به اصطلاح خود آنها "ماشیح"<sup>۱</sup> لقب موعود آنها است. خداوند به آنها وعده داده بود که یک سلطان یهودی خواهد آمد که همه دنیا را می‌گیرد. قوم بنی اسرائیل از آنجا که بر حسب نژاد و قوم یا بر حسب وراثت همه چیز را به معنای ظاهری و دنیوی‌اش معنی می‌کنند، تصوّر می‌کردند که این پادشاه یا سلطان مثل حضرت داود یا سلیمان است که سلطنت ظاهری خواهد داشت و با قهر و غلبه ظاهر خواهد شد چنان‌که از این وعده اکنون گاه از لحاظ سیاسی سوءاستفاده می‌کنند. در حالی که سلطان در معنای الهی آن بود یعنی کسی که سلطه الهی دارد. مثل آنکه ما درباره ائمه اطهار، مانند حضرت رضا، می‌گوییم: السلطان علی بن موسی الرضا.

البته آنها هم اگر زیر بیرق مسیح جمع می‌شدند آن سلطنت و تفوق را داشتند. چنان‌که به پیروان حضرت مسیح وعده داده شده است که بر دیگران مسلط خواهند بود. البته منظور از پیروان، شامل ما مسلمانان نیز می‌شود چون ما از کسی پیروی می‌کنیم که خود حضرت عیسی(ع) بشارت به آمدن و دستور به متابعتش را داده بود. به همین جهت من حیث المجموع اکنون قدرت معنوی بر جوامع بشری با مسلمانان و مسیحیان است، حتی اگر قدرت ظاهری و مادی در

۱. کلمه ماشیح در لغت به معنای کسی است که با روغن مقدّس تدهین شده است.

دست یهودیان باشد، ولی باز هم آنان محتاج به کمک مسلمانان و مسیحیان هستند. البته چنین وعده‌ای تقریباً شبیه وعده حکومت مهدی قائم (عج الله فرجه) است که ما منتظر ظهورش هستیم.

در آن ایام یحیی پیغمبر که پسرخاله حضرت عیسی بود با بزرگواری‌ها و کرامات خاص خود ظاهر شد و بعضی‌ها فکر کردند که آن مسیح موعود شاید یحیی باشد. از حضرت یحیی پرسیدند، فرمود: من مبشر او هستم، من آمدم که به ظهور او بشارت بدهم ولی مسیح به زودی خواهد آمد که بعد عیسی (ع) آمد. یهودی‌ها در آن موقع در منطقه بیت المقدس و بیت اللحم جمع بودند. شاید هم، چون منتظر پیغمبری بودند که ظهور کند، همه آنجا جمع شده بودند. کما اینکه بعدها هم در زمان ظهور پیغمبر ما منتظر پیغمبری بودند یعنی از همان راهی که ظهور پیغمبری را حدس زدند از همان راه هم، همین حدس بود که پیغمبر موعود در این منطقه ظهور خواهد کرد. از این رو یهودیان بسیاری به آنجا آمده بودند، با آنکه آنان از ابتدا به امور مادی نظر داشتند، چرا به مکه و مدینه یعنی منطقه بیابانی که ساکنان زیادی ندارد، می‌آیند؟ اگر چنین مسأله‌ای نبود حتی یک نفر هم نمی‌آمد.

در زمان حضرت عیسی نیز چنین بود که یهودیان منتظر ظهور مسیح بودند. در آن ایام دو حکومت مقتدر بودند: یکی ایران، دیگری روم. حکومت روم این منطقه را گرفته بود و فرمانداری را برایش تعیین کرده بود. با وجود آن فرماندار، قدرت مردمی با همان خاخام‌های یهودی بود. رجال مذهبی یهودی هم چون دیگر مردم یهود به مسائل مادی کشانده شده بودند. روحیه عیسی (ع) درست ضد این بود البته مقتضای آن روزگار این امر را می‌طلبید. همه پیامبران متناسب با مقتضای زمان و روزگار خودشان بودند؛ جز پیغمبر ما که برای تمام زمان‌ها و

مکان‌ها است. حضرت موسی مأموریت عمده‌اش نجات بنی‌اسرائیل بود و لذا به مسائل دنیوی نیز رسیدگی می‌کرد. حضرت عیسی اصلاً به دنیاکاری نداشت. درست مثل اینکه در فنجان چای داغی که دست را می‌سوزاند، یک تکه یخ بیاندازید. وقتی که یخ آب شود، چای سرد می‌شود و اینها به هم نزدیک می‌شوند. گویی خدا می‌خواست یک تکه یخ در آن آتش یهودی‌ها بیاندازد. طریقهٔ عیسی (ع) درست ضد یهودیان بود که حتی می‌گویند در مورد سگه‌ای که می‌خواستند به جزیه به قیصر بدهند، از عیسی پرسیدند: با آن چه کار کنیم؟ فرمود: مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. سکه که مهر قیصر دارد، به خودش بدهید اما دل را که مال خداست، به خدا بدهید.<sup>۱</sup> عیسی (ع) به مسائل مالی اصلاً اعتنایی نداشت. مسیحی‌های بعدی نیز در این حالت آن قدر جلو رفتند که به رهبانیت کشید. قرآن می‌فرماید: رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ،<sup>۲</sup> رهبانیتی را که آغاز کردند ما بر آنها مقرر نکردیم مگر به جهت کسب رضای الهی. چنان‌که می‌بینیم خداوند به نحوی این رهبانیت را تأیید می‌کند.

وقتی که جهان و طرز فکر بشریت برای ظهور دین اسلام مساعد شد، اسلام این وضعیت را تعدیل کرد. اسلام بین این دو است و حد معتدلش است، نه آن و نه این. در اسلام، به اصطلاح، ما دو شعار داریم. یکی می‌گوید: مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ، برای کسی که معاش ندارد معاد هم نیست؛ چنان‌که در مثل گویند: شکم گرسنه دین و ایمان ندارد.<sup>۳</sup> توجه به مادیات باید باشد تا توجه به معاد محفوظ باشد. ولی آیا این قول بدان معنا است که ما فقط باید به دنبال معاش برویم؟ چنین نیست زیرا در

۱. انجیل متی، باب بیست و دوم، ۲۱-۱۹.

۲. سوره حدید، آیه ۲۷.

۳. الکافی، شیخ کلینی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۲، ج ۴، نشر دارالکتب الاسلامیه - آخوندی، قم، ۱۳۶۵، ص ۳۰۷: كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا.

مقابل آن، در قرآن می‌فرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَعِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى،<sup>۱</sup> انسان اگر خودش را غنی ببیند طغیان می‌کند. استغنا هر نوع می‌تواند باشد ولی یکی از مهم‌ترین آنها استغناى دنیوی و مالی است. بدین‌قرار، اسلام هم به این کفه فشار می‌آورد هم به آن کفه تا هر دو را متعادل نگهدارد.

پیغمبر اسلام دنیا و آخرت را با هم جمع کرد و بنا به دستور خداوند فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ،<sup>۲</sup> خداوند! هم در دنیا حسنه و هم در آخرت حسنه به ما بده. استنباط من از آیات اول سورة تین که می‌فرماید: وَالزَّيْتُونِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ،<sup>۳</sup> یعنی قسم به تین و زیتون و طور سینا و این سرزمین امن؛ این است که تین (انجیر) و زیتون مربوط به حضرت عیسی است، بعد قسم می‌خورد به طور سینا که مکان حضرت موسی است و بعد به این زمین پاک و امن، یعنی زمینی که پیغمبر ما است؛ به این ترتیب قرآن این سه درجه را با هم می‌آورد.

به هر جهت عیسی (ع) در ایجاد این تعادل که در اسلام بود، سهم اساسی داشت. فداکاری‌هایی هم که پیروان مستقیم حضرت عیسی کردند بالاخره موجب شد که کنستانتین امپراتور عظیم بزرگ روم که خودش مسیحی‌ها را اذیت و آزار می‌کرد، در قرن چهارم میلادی مسیحی شود و از آن به بعد مسیحیت آشکار شد و قدرت ظاهری یافت. خداوند اینجا قدرتش را نشان داد که همان دشمن سرسخت مسیحیت، طرفدار مسیحیت شده بود. ولی در عوض ایمان مؤمنین مسیحی کم شد. مسیحیت شاید از جهاتی ضرر کرد ولی مسیحی‌ها بهره بردند زیرا امنیت پیدا کردند. البته اساس مسیحیت همان تعالیم عیسی (ع) بود که پایدار بود. تعالیم

۱. سورة عَلَق، آیات ۶ و ۷.

۲. سورة بقره، آیه ۲۰۱.

۳. سورة تین، آیات ۱ و ۲ و ۳.

عيسى (ع) در واقع همگي شرح اين عبارت حضرت صادق (ع) است كه: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْهُبُّ؟<sup>۱</sup> آيا دين غير از محبت است؟ اساس عمده دين، محبت است. اين حقيقتي است كه به صورتي دقيق تر در اين روايت آمده كه دين اسلام بر پنج ركن استوار است: نماز و زكات و روزه و حج و ولايت و هيچ كدام هم شأن ولايت نيست.<sup>۲</sup> خداوند در مورد چهار مورد اول تساهل و تسامح مي كند اما در مورد ولايت چنين نمي كند. در مورد ولايت حكم خداوند قطعي است. ولايت همان حُبّ است، حُبّ الهى است. حضرت جعفر صادق در اين فرمايش خود، به نحوى عمومي تر سخن گفتند تا بفهميم كه امر ولايت در مقام بالاتري است. اقوال عيسى (ع) بيشتر در همين دوست داشتن خداوند و دلبستگي و محبت به خلق الله خلاصه مي شود. چنان كه حضرت عيسى (ع) در جواب يكي از فقهاي يهودي كه از او سؤال کرده بود كه كدام حكم در شريعت بزرگتر است، فرمود: اينكه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامي نفس و تمامي فكر خود محبت نما، و دوم مثل آن است؛ يعني همسايه خود را مثل خود محبت نما.<sup>۳</sup>

در هر دوراني هم كه پيغمبران دين جديدي آوردند مأمور به تبليغ آن بودند يعني بايد دستورات و احكام دينشان را تبليغ مي كردند كه ديگران بفهمند و تسليم شوند. ولي امر ولايت تبليغ ندارد زيرا هر كسي كه اهل ولايت باشد، ولايت مي كشد؛ چنان كه اگر بخواهيد از خاكي كه براده آهن با آن مخلوط است، براده آهن را جدا كنيد، خاك را دانه دانه تكان نمي دهيد چون براده آهن به حدّي ريز است ديده نمي شود. بلكه آهن ربای قوی ئی را در خاك مي گردانيد و

۱. الخصال، شيخ صدوق، تصحيح علي اكبر غفاري، قم، ص ۲۱.

۲. بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوذِيَ بِالْوَلَايَةِ (اصول كافي، ج ۳، ص ۳۳).

۳. انجيل متی، باب بيست و دوم، ۴۰-۳۵.

درمی آورید، آن وقت می بینید همه براده ها کشیده شده است. ولایت آن آهن ربا است. هرکسی هم جنس آن آهن ربا باشد به آن می چسبد و آهن ربا پیدایش می کند، لذا ولایت تبلیغ ندارد.

عیسی (ع)، هم جنبه ولایت داشت و هم جنبه نبوت. از جنبه نبوتش می فرمود: من نیامدم دین برادرم را نسخ کنم بلکه آن را تکمیل کنم. همین که فرمود: "دین برادرم"؛ یعنی من، هم رتبه موسی هستیم. چون تا آن تاریخ می گفتند عیسی صرفاً واعظی است از وعظ یهودی. ولی عیسی تصریح کرد که من هم رتبه موسی هستیم. پیغمبر ما نیز همین عبارت را می فرمود و به آن عمل می کرد. چون اساس همه ادیان الهی از جمله اسلام سه چیز است: توحید، نبوت و معاد. همه می گویند خدا یکی است و ما به سوی او باز می گردیم: *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*<sup>۱</sup> و همه قائل به ارسال پیامبرانی جهت هدایت بشر از جانب خدا هستند. و براساس این سه رکن، در قرآن خطاب به اهل کتاب می فرماید: *قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا...*<sup>۲</sup> شیعه هم اگر به دو اصل عدل و امامت معتقد است، به مناسبت اصول توحید و نبوت و استمرار این دو است ولی اساس مشترک بین ادیان همین سه رکن است. بعدها که دستور ابلاغ ولایت به پیغمبر نازل شد، فرمود: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا*<sup>۳</sup> خداوند گفت امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را تمام کردم. ولی مگر قبل از آن دینشان ناقص بود؟ کامل کردم در واقع به این معنا است که کامل تر از آنچه تا کنون تصریح نشده بود و آن تصریح و توجه به ولایت است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۴: بگو ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم، آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم....

۳. سوره مائده، آیه ۳.

مسيح پيغمبر رحمت بود، يعني همه چيز را با رحمت خودش حل مي کرد، پيغمبر ما، هم مظهر رحمت بود و هم غضب الهی، هر دو را توأمان داشت. خداوند در قرآن مي فرمايد: وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ،<sup>۱</sup> خداوند مسلط و انتقام گير است ولي در جاي ديگري مي فرمايد: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا،<sup>۲</sup> خداوند همه گناهان را مي بخشد. يا مي فرمايد: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، رحمت من بر غضب من سبقت مي گيرد؛ پيغمبر ما هر دو جنبه را داشت و به اين دليل كامل بود.

يکي از داستان هايي را که در مورد رحمت و احسان مسيح نقل مي کنند، اين است که روزي حضرت عيسى با حواريون نشسته بودند، زني را که بدنام بود و از جانب علمای يهود محکوم به رجم – يعني سنگسار کردن – شده بود، نزد حضرت آوردند که ببينند ايشان چه مي گويد. عيسى پرسيد: چه شده است؟ آنها گفتند: اين زن محکوم به رجم شده است، آمده ايم او را بگيريم و سنگسار کنيم. حضرت اندکي سکوت کرد و فرمود: هر کسي که گناهي ندارد سنگ اول را بزند. همه فکر کردند که چنين نيستند و يکي يکي برگشتند.<sup>۳</sup> و اين زن بنا بر بعضی اقوال مريم مجدليه بود که بعدها از قدیسه ها شد و همان طور که ما از رابعه عدويه ذکر مي کنيم، مسيحي ها از مريم مجدليه ذکر مي کنند. اين يک نشانه از رحمت عيسى است.

نوح نسبت به کفار غضب داشت و عرض کرد که رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا؛<sup>۴</sup> پروردگارا روي زمين از کفار، ديتاري را باقي نگذار؛ البته بعضی ها مي گويند منظور اين است که همه را مؤمن کن تا ديتاري کافر نباشد، ولي ظاهر

۱. سورة آل عمران، آيه ۴.

۲. سورة زمر، آيه ۵۳.

۳. انجيل يوحنا، باب هشتم، ۹-۳.

۴. سورة نوح، آيه ۲۶.

عبارت در نفرین است کما اینکه بعد هم خداوند چنین کرد که شرحش را می‌دانید. ابراهیم چندین بار جنگ‌های سخت کرد، بعد هم راجع به هدایت قوم لوط از خداوند درخواست کرد و بالاخره نتوانست همه را نجات دهد و عده معدودی را نجات داد. موسی چندین بار در میان بنی اسرائیل قتل عام کرد. ولی در مورد عیسی (ع) چنین نیست. چنان‌که وقتی عده‌ای گفتند که عیسی و مادرش خدا هستند، طبق قرآن، خداوند از عیسی پرسید - البته خدا که می‌داند، خودش کرده ولی پرسید - که: آیا تو گفتی به مردم که تو و مادرت را به جز خدا پیرستند؟ *أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ*.<sup>۱</sup> عیسی گفت: سبحان الله من هیچ چیز نگفتم، جز آنچه که حق گفتنش را داشتم، *فَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ*.<sup>۲</sup> آنچه که گفتم همان چیزی است که تو امر کردی: *مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ*.<sup>۳</sup> من تا در میان آنها بودم فرمایشات تو را گفتم و آنها را به توحید دعوت کردم، بعد از عروج من هم، تو خودت می‌دانی و همه را مراقبت کردی، و تو بر هر چیزی آگاه هستی: *أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ*.<sup>۴</sup> همه اینها بندگان تو هستند برای آنها هم شفاعت می‌کنم، اختیار آنها را داری، می‌خواهی آنها را عقاب کنی در اختیار تو هستند، و اگر می‌خواهی ببخشی تو عزیز و حکیم هستی: *إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَلَهُمْ عَذَابُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*.<sup>۵</sup>

عیسی مسیح برای همه بندگان تا روز قیامت شفاعت کرد، خداوند هم به او نگفت شفاعت نکن ولی به حضرت ابراهیم (ع) گفت: برای پدرت که مشرک است شفاعت و استغفار نکن - چون ابراهیم به پدرش وعده کرده بود که برای او

۱ و ۲. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۳ و ۴. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۵. سوره مائده، آیه ۱۱۸.

آمزش بخواهد — و ابراهيم هم به اميد قبولی برايش استغفار می کرد که بعد هم از او بيزاری جست.<sup>۱</sup> خلاصه اينکه رکن اساسی تعليمات دينی حضرت عيسى رحمت و شفقت بود. عيسى نه تنها بر انسان ها بلکه بر شيطان نیز رحم کرد. در عهد جديد آمده که پس از آن که عيسى به دستور مرشدش يحيی چهل روز در کوه رياضت کشيد، سه بار امتحان شد. شيطان سه بار قصد داشت او را گول بزند ولی هر سه بار شکست خورد<sup>۲</sup> همان طور که قصد کرد که حضرت ابراهيم را نیز اغوا کند. شيطان به گمان خودش لقمه های چربی را پيدا کرده بود ولی وقتی فهميد که اينها از آن لقمه هایي نيستند که از گلويش پايان برونند، ترکشان کرد. با اين حال، عيسى برای همين شيطان که قصد اذيتش را داشت از خداوند خواست که او را ببخشد که اگر خدا بخشيده بود ما ديگر خيالمان راحت بود.

بازگرديم به زمان ظهور حضرت عيسى(ع)، همان طور که قبلاً گفته شد آن امرایی که از طرف امپراطور روم بر منطقه بيت المقدس حکومت می کردند می دانستند که يهودی ها به قول خودشان منتظر یک پادشاه هستند و در اخبار يهودی ها هم آمده بود که اين پادشاه همه جا را می گيرد. حاکمان رومی هم خيال می کردند که اگر آن پادشاه بيايد آنها را هم عزل می کند بنابراین آنها هم نگران بودند که مبادا آن مسيح موعود ظاهر بشود. از اين جهت با خاخام های يهودی همکاری می کردند. عيسى(ع) مثل واعظی بود که غالباً در بيابان در بالای تپه ها سخن می گفت و همه گوش می دادند. خداوند به همه پيغمبران معجزاتی داده چون پيغمبران بايد دعوت کنند. وقتی شما کسی را می خواهيد مهمان کنيد یک سفره ای ولو محقر بايد برايش تدارک ببينيد. عيسى(ع) هم بايد مردم را دعوت

۱. سورة توبه، آيات ۱۱۳ و ۱۱۴: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِثْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ.  
 ۲. انجيل متى، باب چهارم، ۱-۱۱.

می‌کرد. خداوند به او معجزاتی داد که بالاترین چیزی بود که در آن تاریخ مهم بود. حالا به چه جهت بود که بیماری‌های برص و جذام به صورت به اصطلاح اپیدمی، بسیار شایع شده بود، به هر حال عیسی معجزه‌اش این بود که اینها را خوب می‌کرد؛ بر آنها دست می‌کشید و آنها شفا می‌یافتند. از طرفی بنابر عهد جدید خداوند به او اجازه داده بود که این معجزات را به خودش نسبت بدهد. البته هر پیغمبری معجزه‌ای داشت. پیغمبر ما هم از معجزاتش شق القمر و معراج و از همه مهم تر قرآن بود. عیسی (ع) هم این قدرت را داشت و خداوند هم اجازه داده بود که چنین بگوید. البته در مسیحیت خود حضرت عیسی (ع) معجزه کبیر بود که از مادر باکره‌ای متولد شده بود چنان‌که در اسلام نیز قرآن مجید معجزه اصلی است که پیامبری اقی آن را آورده است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

می‌گویند عیسی پیغمبر عارفان یا عارف پیغمبران است. البته این بدان معنی نیست که پیغمبران دیگر عارف نبودند و نه اینکه فقط عرفا او را قبول دارند و دیگران نه. بلکه این بدان معناست که آن روحیه عرفانی که در اسلام هم به حدّ اعلی است، عیسی مظهرش بود کما اینکه در داخله اسلام هم علی (ع) مظهر این روحیه عرفانی بود. ولی برای اینکه این روحیه موجب اشتباه نشود، هیچ کس از علی معجزه نخواست، معجزه مربوط به پیغمبران است ولی کرامت‌های فراوانی از آن بزرگوار نقل شده است. علی (ع) از اوّل تا آخر می‌فرمود: من خلیفه الله هستم، خلیفه‌ای که خدا معین کرده است، ولی شیخین و عثمان می‌گفتند: ما خلیفه رسول الله، جانشین رسول الله هستیم. همین مسأله بود که عمر اشتباه کرد و گفت: علی به خلافت خیلی حریص است. عمر خیال کرد که این فرمایش علی روی

حرصی است که به خلافت دارد و حال آنکه علی به ابن عباس گفت: این خلافت شما به اندازه این کفش کهنه من که چندین وصله دارد، در نظر من قیمت ندارد؛ ولی علی که خودش را خلیفه الله می دانست و شمشیری داشت که خداوند به او داده و در حقش آمده بود: لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و قدرت جسمانی هم که داشت، علم هم که داشت، در خانه نشست و با همان‌ها همکاری می کرد. حتی طرف مشاوره شیخین و عثمان نیز بود. برای اینکه ولایت تبلیغ و تحدی ندارد. علی هم حکومت نمی خواست. حتی عثمان که کشته شد به علی عرض کردند: تو خلیفه ای. اما علی قبول نکرد. چنان که بعد از کشته شدن عثمان دنیای اسلام سه یا هشت روز خلیفه نداشت. علی فرمود: همه مردم باید بیعت کنند تا من خلیفه و رئیس حکومت شما بشوم. چون اگر بخوام رئیس حکومت شما بشوم باید همه مردم راضی باشند. علی در هر صورت خلیفه الله بود و آن مقام را هم هیچ کس نمی توانست از او بگیرد چه خلیفه حکومتی می شد چه نمی شد، چنان که ائمه ما هم همین طور بودند.

به هر جهت عیسی (ع) هم اصلاً به دنبال کارهای حکومتی نرفت که این روش عیسی برای ما، فرمایش و روش علی (ع) را معنی می کند. بعد کم کم مردم متوجه شدند که او مسیح است، آن مسیحی که منتظرش بودند. عیسی از طبقه علمای یهود نبود و با اتکا بر قدرت معنوی خویش از همان ابتدا با آنها درافتاده و مخالفت‌ها و بحث‌های جدی می کرد. از این رو خاخام‌ها خیلی نگران شدند و به دنبال بهانه‌ای می گشتند که وسیله‌ای برای اعدام عیسی باشد. یهودی‌ها حکمی دارند مبنی بر این که شنبه نباید هیچ کار کنند. ما هم شبیه این حکم را راجع به صبح جمعه داریم، منتها خیلی مقید نیستیم. اما یهودی‌ها حکم عدم کار شنبه‌شان شدید است به طوری که بعضی مواقع اگر تخلف کنند حکم اعدام دارد. علمای یهودی که

به دنبال بهانه‌ای بودند، دیدند که یک روز شبه‌ای عیسی (ع) مردی را شفا داد. همین را بهانه کرده او را گرفتند که چون روز شبه کار کرده است محاکمه و اعدام کنند. در اینجا روایت اسلام با روایت مسیحیت فرق دارد. مسیحی‌ها می‌گویند: عیسی را مصلوب کردند و وی جان داد. اما گفته بود: بعد از دفنم، زنده می‌شوم و برمی‌خیزم. آنها جنازه را در دخمه بزرگی گذاشتند و سنگ بزرگی که صدها نفر هم نمی‌توانند تکانش بدهند در این دخمه گذاشتند که عیسی بیرون نیاید. فکر نمی‌کردند آن عیسایی که مرده را زنده می‌کند و خود مرده‌اش هم زنده می‌شود این سنگ که هیچ، او دنیا را زیر و رو می‌کند. محافظینی هم دم در گذاشتند که از بیرون کسی نیاید. بعد از سه روز که آمدند دیدند با همه آن محافظ‌ها و با وجود آن سنگ بزرگ، در باز شده عیسی هم نیست.<sup>۱</sup>

به هر جهت تولد حضرت مسیح را که از جانب خدا ملقب به "روح‌الله" بود به همه جهانیان بالاخص به هم‌وطنان خود تبریک می‌گوییم. تولد هر یک از این بزرگواران را که جشن بگیریم بهتر از آن است که در رحلتشان عزا بگیریم. امیدوارم خداوند به ما هم توفیق پیروی او را بدهد و در زمان خود توفیق داشته باشیم که امام زمان (عج) ظاهر شود و عیسی هم که در خدمتش خواهد بود، هر دوی آن بزرگواران را ببینیم، ان شاء الله.

---

۱. ما در سفری در خدمت حضرت صالح‌علیشاه سال‌ها قبل که می‌شد به بیت‌المقدس رفت، به آنجا رفتیم و همان دخمه‌ای را که به قول مسیحی‌ها عیسی در آن مدفون شد و آن سنگ را دیدیم و زیارت کردیم. البته بنا بر قرآن که می‌فرماید: مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ (سوره نساء، آیه ۱۵۷: آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند.) می‌توان استنباط کرد که عیسی در آنجا نبوده ولی چون این مکان منتسب به آن حضرت بود، به یاد ایشان زیارتش کردیم.